

دومینار اجتهاد

دوفصلنامه علمی در مسیر اجتهاد
سال اول، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۴۰۳

مقاله ترویجی

بررسی نوین تعاریفات علم اصول فقه



عباس رضائی^۱

بلال شاکری^۲

چکیده

تعریف علم اصول از دیرباز جزء مسائل چالشی در میان اصولیان بوده و یافتن تعریفی یکسان و مورد اجماع، امری دشوار است. در جستار حاضر تعاریف ذکر شده از علم اصول با رویکرد تحلیلی و انتقادی مورد بازخوانی قرار گرفته است. در همین راستا، دیدگاه‌های گوناگون در تعریف علم اصول ارزیابی شده، نقاط قوت و ضعف هر یک نمایان گردیده است. با بررسی‌های صورت گرفته تعریف مشهور و متأخران از میان معیارهای ارائه شده برای علم اصول تنها معیار جامعیت و مانعیت و عدم شمول نسبت به قواعد فقهی رآمد نظر خویش قرار داده و از معیارهایی مانند اتقان و یکدست بودن و عدم تسامح در ارائه تعریف؛ غفلت نموده‌اند. از برآیند تحقیق کنونی حاصل به عمل آمد که تعریف مشهور افزون بر اشکالاتی چون تسامح، عدم اتقان و تأثیر پذیری از اصول اهل سنت؛ در صحت استناد آن به مشهور نیز تردید وجود دارد. از این رو به نظر می‌رسد تعریف قدامت از علم اصول جامع تمام معیارها و مصون از نقدهای مطرح شده است و در آن شاخصه توصیفی و گزارشی بودن نسبت به وضع موجود علم اصول، و نیز شاخصه توصیه‌ای بودن که در صدد ترسیم وضع مطلوبی برای علم اصول و تحقق اهداف آن است؛ به خوبی نمایان است.

واژگان کلیدی

تعریف علم اصول، ادله اجمالی فقه، عناصر مشترکه استنباط.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۰۸

abbasreziosolefegh@gmail.com

۱. دانش پژوه سطح ۲ و ۳ پیوسته رشته فقه و اصول مدرسه علمیه عالی نواب مشهد

b.shakeri@iran.ir

۲. استاد سطوح عالی حوزه علمیه خراسان

✽ طرح مسئله

تعریف علم اصول فقه از جمله مباحثی است که شاهد گفتمان‌ها و نقض و ابرام‌های متعددی بوده است که چنین امری به علت وجود ثمراتی است که اهمیت مبحث مذکور را دو چندان می‌کند. آثار مترتب بر تعریف علم اصول به طور خلاصه عبارت‌اند از محوریت تعریف علم اصول برای شناخت اجمالی این علم، تدوین مبادی تصویری و تصدیق علم اصول فقه، آخذ معیار و ملاک قاعده اصولی از تعریف علم اصول فقه برای تشخیص و تفکیک مسائل این علم از غیر آن و تأثیر مستقیم تعریف علم اصول در تدوین علم اصول که از جمله نتایج آن تعیین قلمرو مسائل علم اصول و استطرادی شدن بعضی از مسائل علم اصول است.

نقض و ابرام‌های مطرح شده در کلام فقها بیشتر در حوزه جامعیت و مانعیت است اما علت شکل‌گیری پژوهش حاضر دو پرسش اساسی است:

۱. آیا معیارهای مورد توجه اصولیان در بررسی و تحلیل تعریف‌ها که در سه حوزه جامعیت تعریف، مانعیت تعریف نسبت به قواعد فقهی و مانعیت تعریف نسبت به سایر مباحث بوده؛ معیارهای صحیحی برای بررسی تعاریف می‌باشد؟
۲. آیا شاخصه‌ها و ملاک‌های دیگری برای بررسی و تحلیل تعریف‌های ارائه شده برای علم اصول وجود دارد؟

در این نوشته بناست بعد از بررسی و تحلیل معیار مورد توجه اندیشمندان اصولی، ابتدا در طی چند نکته به معیارها و مؤلفه‌های علوم پرداخته شود و سپس به تعریف مشهور و تعریف اصولیان متقدم و متأخر با محوریت دانشمندان اصولی که در کتاب درآمدی بر تاریخ علم اصول (مهدی علی‌پور) معرفی می‌شوند؛ براساس شاخصه‌های بیان شده، مورد بررسی و نقد قرار گیرند. در انتها نیز تعریفی که جامع تمام شرایط لازم است، برگزیده شود. لازم به ذکر است ارائه همه تعاریفات علم اصول در این مقاله نمی‌گنجد بنابراین به ارائه بعضی از تعاریف مهم بسنده خواهد شد.

✽ پیشینه تحقیق

در پیشینه تعریف علم اصول، می‌توان به دو مورد اشاره نمود:

۱. مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی تعریف اصول فقه بر مبنای فریقین» از سید اسدالله موسوی نژاد در شماره اول مجله مطالعات اصول فقه امامیه که در سال ۱۳۹۶ نگاشته شده است که در آن پس از بیان پنج تعریف از علمای امامیه و پنج تعریف از علمای اهل سنت به بررسی تعریف‌های مذکور از حیث جامعیت و مانعیت پرداخته شده سپس تعریف مورد نظر برگزیده شده است.

۲. کتاب فلسفه علم اصول از سیدصادق آملی لاریجانی که بعد از بیان تعریف مشهور و اشکالات وارد شده به آن از نظر جامعیت و مانعیت، به تبیین راه حل ها و توجیحات عالمان برای حل مشکل جامعیت و مانعیت پرداخته است و در انتها بعد از تحلیل و بررسی توجیحات ذکر شده، توجیه منتخب نیز ذکر گردیده است.

اما وجه تمایز نوشتار کنونی نسبت به کارهای مشابه، که به نوعی از نوآوری های پژوهش حاضر نیز محسوب می شود، عبارتند از اینکه اولاً معیارهای جدیدی برای ارائه نقد تعریف علم بیان شده و طبق معیارهای ذکر شده، تعاریف اندیشمندان اصولی از علم اصول فقه، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است و ثانیاً ملاک های مورد توجه اصولیان در بررسی انواع تعریف علم اصول مانند جامعیت و مانعیت تعریف علم اصول، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

۱. تعریف های گوناگون علم اصول

برای رعایت ترتیب بین طبقات اصولیان و بررسی دقیق اقوال آنان، تعریف های ارائه شده برای علم اصول فقه براساس مکاتب اصولی و اندیشمندان و تألیفات بیان شده در کتاب درآمدی بر تاریخ علم اصول از مهدی علی پور ارائه خواهد شد. البته به جهت اهمیت و مطرح بودن تعریف مشهور در همه دوره های زمانی، ابتدا به تعریف مشهور پرداخته می شود.

۱-۱. تعریف مشهور از علم اصول

در تعریف منسوب به قول مشهور، چنین آمده است:

«العلم بالقواعد الممهدة لإستنباط الاحكام الشرعية» علم پیدا کردن به قواعدی که برای استنباط احکام شرعی تدوین شده اند (شهاب الدین العاملی، ج ۱؛ الجابلیتی، بی تا، ج ۲، ص ۴۲۰؛ الفانی الاصفهانی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۴؛ بحرانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۳۳۶؛ خوبی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳؛ المدرسی، ۱۴۳۲ق، ج ۱، ص ۲۷؛ آملی، بی تا، ج ۱، ص ۲۲؛ رودسری، ۱۴۹۰ق، ج ۱، ص ۶؛ یوسفی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۸۷؛ حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۹).

۱-۲. مرحله اول (مرحله تأسیس)

در این دوره زمانی، افزون بر اینکه علم اصول فقه تأسیس شده، و افراد شاخصی نظیر هشام بن حکم، یونس عبدالرحمن، دارم بن قبیصه، ابوسهل نوبختی و محمد بن احمد بن جنید به خود دیده است، کتب متعددی در حوزه علم اصول فقه تأسیس شده اما تمامی این کتب از بین رفته است. بنابراین در این دوره زمانی تعریفی در مورد اصول فقه به چشم نمی خورد.

۱-۳. مرحله دوم (دوره زمانی غیبت کبری تا زمان ابن ادریس حلی)

دانشمندان اصولی مربوط به این عصر مانند شیخ طوسی در کتاب العدة و سید مرتضی در کتاب الذریعة فرموده‌اند: اصول فقه در واقع ادله فقه به صورت اجمالی است؛ یعنی در واقع هر حکم فقهی دارای ادله اجمالی و تفصیلی می باشد. ادله تفصیلی ادله‌ای هستند که به همان حکم فقهی اختصاص یافته‌اند. مانند حدیث و آیه‌ای که مربوط به همان حکم فقهی است. اما به دلیلی که در چند باب فقهی نیز کاربرد دارد مانند دلالت صیغه امر بر وجوب، خبر واحد اصول فقه اطلاق می شود. به بیان دیگر به ادله‌ای که در میان احکام فقهی مشترک است و در غالب ابواب فقه از آن بهره گرفته می شود به گونه‌ای که عنصر مشترک در میان احکام فقهی باشند؛ اصول فقه اطلاق می شود (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۷؛ علم الهدی، ۱۳۴۶، ج ۱، ص ۷).

۱-۴. مرحله سوم (دوره زمانی ابن ادریس حلی تا زمان محمد امین استرآبادی)

تعاریفی که می توان در این دوره از علم اصول اشاره کرد، عبارت اند از:

تعریف محقق حلی:

«اصول الفقه فی الاصطلاح هی طرق الفقه علی الاجمال» (محقق حلی،

بی تا، ج ۱، ص ۴۷).

بیان و توضیح این تعریف ذیل تعریف سید مرتضی و شیخ طوسی گذشت.

علامه حلی در نهایت الاحکام همان تعریف قدما را مطرح کرد است. البته قیدی به تعریف اضافه می کند و می فرماید قواعد علم اصول برای استنباط احکام شرعی می باشند اما شامل احکام ضروری دین مانند وجوب نماز، روزه نمی شوند زیرا مباحث ضروری دین نیازی به قواعد و اصول استنباط ندارد (حلی، ۱۴۱۰ق، ص ۶۰).

تعریف دیگر علامه حلی این است که:

«فاصول الفقه، مجموع طرق الفقه علی الاجمال و کیفیت الاستدلال بها و کیفیت حال المستدل بها و رسمه باعتبار العلمية: العلم بالقواعد التي تستنبط منها الاحكام الشرعية الفرعية» (حلی، بی تا، ج ۱، ص ۴۸).

یعنی اصول فقه عبارت است از مجموعه روش های فقه به نحو اجمال و کیفیت استدلال به این روش ها و کیفیت حال فرد استدلال کننده به این روش ها.

۱-۵. مرحله چهارم (دوره زمانی محمد امین استرآبادی تا زمان وحید بهبهانی)

این بازه زمانی شروع ظهور اخباریان و به حاشیه رفتن علم اصول فقه می باشد. اما در کنار تألیفات متعدد در حوزه احادیث، آثار متعدد در حوزه اصول فقه تألیف شده است که بیشتر در جهت به چالش کشاندن اصول فقه و اثبات اندیشه اخباری گری و اشاعه نوع تفکر این گروه می باشد. در زمینه آثار فاخر این دوره می توان به کتبی همانند: الفوائد المدنية، الاصول الاصلية، سفينة النجاة، الفصول المهمة، الفوائد الطوسیه و مقدمه کتاب الحدائق اشاره کرد. تعریف های ارائه شده برای اصول فقه در این دوره به شرح ذیل است:

فاضل تونی در تعریف علم اصول نوشته است:

«اصول الفقه هو العلم بجملة طرق الفقه اجمالا و باحوالها و كيفية الاستدلال بها و حال المفتي والمستفتي» (فاضل تونی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۹).

یعنی علم اصول فقه عبارت است از علم به مجموعه طرق اجمالی فقه و احوال آن طرق و کیفیت استدلال به قواعد اصول فقه و شخص مفتی (مجتهد) و مستفتی (عامی) می باشد.

تعریفی که شیخ بهایی از علم اصول فقه ارائه داده است، عبارت است از:

«هو العلم بالقواعد الممهدة لإستنباط الاحكام الشرعية الفرعية» (بهائی، ۱۴۳۳ق، ج ۱، ص ۴۱).

توضیح تعریف ایشان ذیل تعریف مشهور بیان شد.

۱-۶. مرحله پنجم (دوره زمانی و حید بهبهانی تا زمان شیخ انصاری)

اصولیان شیعه از این عصر با عنوان رونق دوباره علم اصول فقه یاد کرده‌اند. آثار اصولی مهم این دوره عبارت‌اند از: الفوائد الحائریة، القوانین المحکمة، تجرید الاصول، المحصول و الوافی علی الوافیة، مفاتیح الاصول، هدایة المسترشدين، الفصول الغرویة و ضوابط الاصول. تعریف‌هایی که در این دوره تاریخی به ثبت رسیده، به شرح ذیل است:

تعریف محمد مهدی نراقی:

«حدّه اما علما العلم بالقواعد المقررة لإستنباط الاحكام الشرعية الفرعية و اما مرگبا فالاصول لغة ما یبني عليه الشیء و عرف الأدلة و الفقه لغة الفهم و عرف العلم بالاحكام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصیلیة» (نراقی، ۱۴۳۹، ج ۱، ص ۳۰).

یعنی علم اصول فقه به اعتبار روش علمی، عبارت‌است از علم به قواعدی که برای استنباط احکام شرعی تنظیم شده‌اند. اما تعریف علم اصول فقه به روش ترکیبی عبارت‌است از علم به احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلی. مقصود از ارائه قید (شرعی)، خروج احکام عقلی و قید (فرعی)، خروج امور اعتقادی و قید (ادلتها التفصیلیه)، خروج علم مکلف‌است؛ زیرا هر چند مکلف به احکام شرعی علم دارد اما علم او به صورت اجمالی و از طریق فتوای مجتهد حاصل می‌شود اما علم مجتهد به هر حکم شرعی به صورت تفصیلی و مشاهده تمام مستندات آن می‌باشد.

تعریف قوانین میرزای قمی:

«اصول الفقه فما رسمه باعتبار العلمية فهو العلم بالقواعد الممهدة لإستنباط الاحكام الشرعية الفرعية اما رسمه باعتبار الاضافة و فی العرف: هو العلم بالاحكام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصیلیة» (قمی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۳۵).

قسمت اول تعریف ایشان (تعریف به اعتبار علمی) ذیل تعریف مشهور و قسمت دوم تعریف ایشان (تعریف به اعتبار روش ترکیبی) ذیل تعریف نراقی گذشت.

تعريف محمد تقی رازی اصفهانی:

«اما حدّه بالنظر الى معناه العلمی فهو مختاره جماعة من المتأخرين هو العلم بالقواعد الممهدة لإستنباط الاحكام الشرعية الفرعية» (رازی اصفهانی، بی تا، ج ۱، ص ۱۲).

توضیح تعریف ایشان ذیل تعریف مشهور بیان شد.

محمد حسین حائری اصفهانی: بدون اضافه کردن واژه اصول به واژه فقه و علم دانستن واژه اصول فقه می فرمایند:

«فقد ذكروا له تعريفات عديدة اظهرها انه العلم بالقواعد الممهدة لإستنباط الاحكام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصيلية» (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۶).

تعريف سيد ابراهيم موسى قزوینی:

«فاعلم انه باعتبار العلمية هو العلم باحوال الادلة (من حيث هي احوال الادلة من جهة ابتناء الاحكام الشرعية الفرعية و بعبارة اخرى هو العلم باحوال ادلة الاحكام الشرعية الفرعية من حيث انها ادلتها)» (موسوی قزوینی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۶).

اصول فقه عبارت است از علم به ادله و قواعدی که احکام شرعی فرعی بر آن ادله مبتنی است.

۱-۷-۱. مرحله ششم (دوره زمانی شیخ انصاری تا زمان معاصر)

این دوره نیز به سه دوره تقسیم شده است که عبارت اند از:

۱-۷-۱-۱. قسمت اول

تعريف شيخ انصاری:

«هو القواعد التي تطبقها بيد المجتهد» (حسینی میلانی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۳۹).

اصول فقه قواعدی هستند که عملکرد و به کارگیری آن ها به وسیله مجتهد می باشد و برای شخص مقلد و عامی کاربرد ندارد.

۱-۷-۲. قسمت دوم

تعریف میرزای رشتی:

«العلم بالقواعد الممهدة لإستنباط الاحكام الشرعية الفرعية» (رشتی، بی تا، ج ۱، ص ۲۶).

بیان تعریف مذکور ذیل تعریف مشهور گذشت.

آخوند: نسبت به جامعیت تعریف مشهور اشکالاتی بیان کرده و برای حل مشکل عدم جامعیت آن نسبت به اصول عملیه و سایر جهات دیگر، تعریف علم اصول را این گونه ارائه داده است: «صناعة التي يمكن ان تقع في استنباط الاحكام او التي ينتهي اليها في مقام العمل» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۹).

صناعتی که به وسیله آن قواعدی شناخته می شود که امکان دارد در طریق استنباط قرار گیرد یا اینکه مجتهد در مقام عمل به آن مراجعه کند.

۱-۷-۳. قسمت سوم

تعریف محقق اصفهانی:

«هو العلم بالقواعد الممهدة لإستنباط الاحكام الشرعية الفرعية» (اصفهانی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۰).

تعریف ایشان نسبت به تعریف مشهور، تفاوت ماهوی دارد؛ زیرا واژه استنباط براساس تفسیر ایشان دارای معنای عامی است که شامل کشف حکم شرعی و تحصیل حجت بر واقع است. در نتیجه برخلاف تعریف مشهور، شامل مباحث اصول عملیه نیز می شود.

میرزای نائینی در تعریف علم اصول فرموده است:

«هو العلم بالكبريات التي لو انضمت اليها صغرياتها يستنتج منها حكم فرعي كلي» (نائینی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۹).

علم اصول فقه، علم به کبریاتی است که در صورت ضمیمه شدن به صغریات، حکم کلی الهی از آن استنباط می شود.

تعریف محقق عراقی:

«هو العلم بالقواعد التي تقع في طريق تعين الوظيفة العملية» (حسینی میلانی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۳۸).

اصول فقه، علم به قواعدی است که محصول و بازدهی آن قواعد در طریق مشخص کردن وظیفه عملی می باشد.

تعریف شهید صدر:

«هو العلم بالعناصر المشتركة في قياس الاستدلال فقهي» (صدر، ۱۴۳۷ق، ج ۱، ص ۳۱).

یعنی قواعد اصولی عناصر مشترکی هستند که در قیاس برای استدلال فقهی کاربرد دارند.

۲. نقد و بررسی تعاریف در کلمات اصولیان

با دقت نظر در تعاریف های ذکر شده، مشخص می شود که چند نکته به صورت مشترک مورد توجه اصولیان قرار گرفته است:

۲-۱. نقد از جهت جامعیت

از جمله معیارهایی که اصولیان در تعریف علم اصول ملاک قرار داده اند نقد از حیث جامعیت تعریف بوده است؛ به این بیان که در هنگام مواجهه با تعاریف گوناگون نسبت به جامعیت آن به گونه ای که شامل مباحث اصول فقه (الفاظ و امارات و اصول عملیه) شود، دقت نظر به کار برده اند و اگر از این حیث دچار مشکل بوده است، آن را بیان کرده اند. عطف نظر و توجه به این مطلب علاوه بر این نوشته، در سایر منابع نیز قابل رصد است (خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۶۵؛ حائری یزدی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۲؛ حسینی میلانی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۴۱؛ حلی، بی تا، ج ۱، ص ۴۷؛ روحانی، بی تا، ج ۱، ص ۵۳؛ الشهبانی العاملی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۸؛ الحجابلیقی، بی تا، ج ۲، ص ۴۴؛ خوبی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۸؛ گلپایگانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۶).

۲-۲. نقد از جهت مانعیت

نقد از جهت مانعیت شامل دو بخش می شود:

۲-۱. نقد از جهت مانعیت (نسبت به علم رجال و لغت)

از جمله ملاک های اصولیان در بررسی تعاریف ارائه شده برای علم اصول، مانعیت و عدم شمول تعریف اصول فقه نسبت به قواعد علم رجال و قواعد فقهی، لغوی است (آملی لاریجانی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۷۶؛ رازی اصفهانی، بی تا، ج ۱، ص ۱۲؛ گلپایگانی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۵؛ الجابلیقی، بی تا، ج ۲، ص ۴۴۰؛ حائری اصفهانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۰؛ حائری یزدی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۲؛ قسی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۵؛ الشهبانی العاملی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۸).

۲-۲. نقد از جهت مانعیت نسبت به قواعد فقهی

سبب اختصاص دادن بخش مستقلی به عدم شمول نسبت به قواعد فقه این است که اندیشوران اصولی به این مبحث اهتمام جدی داشته اند و تفاوت های بیان شده بین قواعد اصولی و فقهی شاهد بر چنین ادعایی است. دانشمندان این علم نسبت به عدم شمول تعریف علم اصول به قواعد فقهیه بسیار توجه داشته اند به طوری که اکثر آنان به عدم شمول تعریف نسبت به قواعد فقهی اشاره کرده اند (موسوی قزوینی، ج ۱، ص ۹؛ خوبی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۸؛ الجابلیقی، بی تا، ج ۱، ص ۳۸؛ رازی اصفهانی، بی تا، ج ۱، ص ۵؛ گلپایگانی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۵؛ روحانی، بی تا، ج ۱، ص ۵۶؛ حائری یزدی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۲).

به نظر می رسد علت تاکید اندیشمندان اصولی بر این مطلب وجود فرق های اساسی بین قواعد اصولی و قواعد فقهی باشد که عبارت اند از:

۱. تفاوت در موضوع: موضوع قواعد اصولی ادله احکام است و موضوع قواعد فقهی فعل مکلف است (قرافی، ۱۴۲۳، ص ۱۴۷).
۲. تفاوت در کلی و غالی بودن: قواعد اصولی کلی اند اما قواعد فقهی غالی هستند (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۸، ص ۱۵).
۳. شباهت موضوعیه و حکمیه: خواستگاه قواعد فقهی شباهت موضوعیه است اما خواستگاه قواعد اصولی هم در شباهت موضوعیه و هم حکمیه است (خوبی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۱۰).
۴. قواعد فقهی مبتنی بر قواعد اصولی اند در حالی که قواعد اصولی مبتنی بر قواعد فقهی نیستند (حکیم، ۱۴۲۵، ص ۳۹).
۵. تفاوت نسبت به اشخاص: نتیجه مساله اصولی فقط برای مجتهد نافع است در حالی که قواعد فقهی، برای مجتهد و مقلد قابل استفاده می باشد (نائینی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۰۹).
۶. در قواعد فقهی آنچه که به عنوان قضیه کلیه مطرح است، معمولی است که بر یک مفهوم کلی

حمل می‌شود یا از آن سلب می‌گردد و این رابطه به روش تطبیق می‌باشد. به این معنا که کلی بر مصادیقش منطبق می‌شود درحالی‌که در قواعد اصول فقه، رابطه موضوع قضیه و کبرای قیاس از باب توسیط و استنباط است (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۸).

۷. نتیجه قیاسی که با قواعد فقهی ساخته شده است، گاهی کلی و گاهی جزئی بوده درحالی که نتیجه قیاس ساخته شده با قاعده اصولی، همیشه کلی است (نائینی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۹).

۸. قواعد اصولی آلیت دارند و مطلوب بالذات نیستند؛ بدین معنا که فقیه بما هو فقیه پیرامون آن بحث و بررسی نمی‌کند اما قواعد فقهی خودشان مطلوب بالذات هستند و فقیه بما هو فقیه پیرامون آن بحث و بررسی می‌کند (خمینی رحمته الله علیه، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۵۲).

۳. نقدهای مختار بر تعریف علم اصول

به نظر می‌رسد با توجه به نظر اندیشمندان در حوزه تعریف که صحت آن را مشروط به دو ویژگی جامع و مانع بودن می‌دانند (موسوی بجنوردی، ۱۳۶۷، ج ۱۵، ص ۵۹) اقامه اشکالات از سوی اصولیان مبنی بر شامل شدن تعریف علم اصول نسبت به مباحثی همچون اصول عملیه، امری صحیح و موجه است.

شایان ذکر است که با توجه به تمایز بین علوم که یا به تمایز بین موضوعات علوم بوده (خمینی رحمته الله علیه، ۱۴۲۱ق، ص ۱۰) یا به تمایز بین اغراض است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۸) یا به تمایز بین نفس مسائل علوم (اصفهانی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۳۲؛ خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۴۳)؛ ایراد اشکال در بخش جامعیت و مانعیت تعریف علم اصول نیز امری موجه و صحیح است. شاهد بر صحت اشکالات از جهت جامعیت و مانعیت، وجود چنین ایراداتی در تعریف علوم دیگر است.

اما ایراد اشکال در بخش شمولیت تعریف علم اصول نسبت به قواعد فقهیه، امر صحیحی نیست زیرا اکثر تفاوت‌های بیان شده بین قواعد اصولی و قواعد فقهی مورد نقض قرار گرفته‌اند که پرداختن به آن‌ها از رسالت پژوهش کنونی خارج است. به عنوان مثال یکی از مهم‌ترین وجوه تفاوت بین قواعد فقهی و قواعد اصولی که بین علما مشهور است، تفاوت قواعد اصولی و فقهی در نوع بهره‌گیری از آن یعنی استنباط و تطبیق است. اما از نظر برخی محققین چنین فرقی صحیح نیست (سبحانی، ۹۰/۷/۶).

اما اشکالات نوپیدا که مورد نظر نگارنده می‌باشد به شرح ذیل است:

۱-۳. نقد از جهت اتقان و یکپارچه بودن

زمانی که تعریف علوم مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد، این نتیجه حاصل می‌شود که هر علمی دارای هویتی یکپارچه و متقن می‌باشد. در نتیجه تعریف علوم، تعریفی متقن و بسیط می‌باشد و تفکیک بین اجزای تعریف، کاری اشتباه و غلط است. مثلاً در تعریف‌های ذیل، یکپارچگی و متقن بودن، کاملاً محرز می‌باشد و علماً با کلماتی مانند (او) یا (و) تعریف را دو قسمت نکرده‌اند.

الف) در تعریف علم منطق گفته‌اند:

«آلة قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطاء في الفكر» (الحیدری، ۱۴۳۲ق، ص ۱۶).

ب) در تعریف علم نحو گفته‌اند:

«هو العلم بالاعراب اواخر كلمات الثلاثة» (شیرافکن، ۱۳۸۸، ص ۱۵).

ج) در تعریف علم رجال گفته‌اند:

«علمی است که در آن از حالات راویان حدیث از نظر برخورداری شرایط پذیرش خبر بحث می‌شود» (دلبری، ۱۳۹۳، ص ۲۱).

د) در تعریف علم صرف آمده است:

«علم يبحث عن تحويل الكلمة الى صور مختلفة بحسب المعنى المقصود» (الشرتونی، ۱۳۷۳، ص ۱۵)

۲-۳. نقد از جهت صحت استناد

ملاک مذکور در صدد معرفی صحت استناد گزاره‌ها و مطالب علمی به فرد یا افرادی به عنوان شاخصه انتقادی می‌باشد. به این صورت که وقتی ادعا می‌شود مطلب و دیدگاه خاصی در مباحث علمی منتسب به فرد یا افرادی می‌باشد، انتظار می‌رود که آن مطلب در آثار و کتب منتسب به آن افراد موجود باشد چراکه ارائه دلیل و مستند برای هر ادعائی از دیدگاه عقل و وجدان امری لازم می‌باشد. از جمله موارد تطبیق ملاک بیان شده در علم اصول فقه این است که وقتی ادعا می‌شود تعریفی مشهور بین علمای آن علم می‌باشد انتظار می‌رود که تعریف مورد ادعا حداقل مشهور بین اصولیان متأخر

یا متقدم باشد؛ زیرا اصطلاح شهرت هنگامی به کار گرفته می‌شود که مطلبی را اکثر اصولیان پذیرفته باشند و مخالفان آن در اقلیت باشد (مصطفوی، جلسه ۹۴/۱۱/۱۳).

۳-۳. نقد از جهت تسامح

واژه علم گاهی در معنای لغوی یعنی دانستن به کار می‌رود و به تصور و تصدیق تقسیم می‌شود. گاهی در معنای اصطلاحی به کار می‌رود یعنی مجموعه مسائلی که این مسائل، خود قضایایی هستند که بر محور خاص یا غرض خاص گرد هم آمده و بر مبادی تصدیق و تصویری متعددی استوار هستند. البته معنای اصطلاحی دومی هم برای واژه علم وجود دارد که مقصود از آن همین مسائل و قواعد ممهده است که برای حصول غرض خاصی هستند و مقصود از علم که اضافه به قید خاصی می‌شود. مانند علم صرف، علم نحو و علم رجال همین معنای مذکور است. در نتیجه آوردن قید العلم در تعریف علوم که به معنای قواعد ممهده برای تحصیل غرض خاص است (عراقی، ۱۳۷۰، ص ۳) اشتباه به نظر می‌رسد و حداقل آن است که دارای تسامح است.

۴. تطبیقات نقد های مختار بر تعاریف علم اصول

باتوجه به اشکالات ذکر شده از دیدگاه نگارنده، اشکالات هریک از تعاریف به شرح ذیل است:

۴-۱. نقد تعریف مشهور

تعریف مشهور دارای تسامح است زیرا در تعریف منسوب به مشهور بیان شده است: «هو العلم بالقواعد الممهدة لإستنباط الاحكام الشرعية». واژه علم در اصطلاح قضایایی هستند که بر محور غرض یا موضوع خاصی گرد آمده که بر مبادی تصویری و تصدیق متعددی استوارند، در نتیجه واژه «العلم» که در تعریف آورده شده همان قواعدی هستند که برای استنباط حکم شرعی به کار می‌روند. بنابراین جمع بین واژه العلم و القواعد الممهدة لإستنباط الاحكام الشرعية، دچار اشکال بوده و حداقل دارای تسامح است. آری، در صورتی که خواسته باشیم تعریف مشهور بدون تسامح بیان شود، باید این گونه تبیین شود: القواعد الممهدة لإستنباط الاحكام الشرعية.

علاوه بر اشکال پیشین تعریف مذکور که به مشهور اصولیان منسوب است، نیاز به بررسی و تحلیل دارد و بایستی مشخص شود که مراد از مشهور، کدام گروه است.



اگر مشهور بین قدما مراد باشد، صحیح نیست؛ زیرا از آن جا که مراد از قدما شیخ طوسی و اصولیان قبل او می باشد، ادعای شهرت تعریف مذکور بین اصولیان این دوره بعید است و تعریف مذکور با تعریف قدما کاملاً متفاوت است؛ بنابراین نمی شود آن را تعریف مشهور تلقی کرد زیرا تعریف قدما از علم اصول ادلة الفقه علی سبیل الاجمال است (مدرسی طباطبائی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۹).

اگر مشهور بین متأخران اصولیان بعد از دوره شیخ طوسی مقصود باشد (همان)، در این صورت نیز ادعای شهرت دچار ضعف است زیرا اولاً تعاریف ارائه شده در این بازه زمانی متعدد و مختلف است که ذکر گردید. ثانیاً در این بازه زمانی، تعریف بعضی از اندیشمندان اصولی از علم اصول، دقیقاً همان تعریف قدمای علم اصول فقه است. مانند تعریف علامه حلی در نهاية الاحکام که فرموده است:

«العلم بالقواعد التي هي مجموع طرق الفقه علی سبیل الاجمال» (حلی، ۱۴۱۰ق، ص ۶۰)

و تعریف فاضل تونی که چنین نگاشته است:

«اصول الفقه هو العلم بجملة طرق الفقه اجمالاً و باحوالها و کیفیت الاستدلال بها و حال المفتی و المستفتی» (فاضل تونی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۹)

ثالثاً آنچه تاریخ نسبت به اصولیان قبل از شیخ بهائی و اندیشمندان اصولی بعد ایشان شهادت می دهد این است که تعریف شیخ بهائی از علم اصول (که به تعریف مشهور اصولیان از علم اصول شهرت یافته است) نزدیک به چهارصد سال تغییری نکرده است زیرا اصولیان این دوره نسبت به بحث اصول فقه و تدوین کتب اصولی توجهی نداشته اند بلکه علم فقه در این دوره گسترش یافته و موسوعه های فقهی متعددی مانند کتاب مجمع الفائدة و البرهان و کتاب جامع المقاصد نگاشته شده است. بنابراین اصولیان این دوره نسبت به علم اصول و مباحث مربوط به آن مانند تعریف علم اصول توجه و اهتمام نداشته اند و نسبت دادن پذیرش تعریف مذکور به اصولیان این دوره خلاف وجدان است (ربانی بیرجندی، ۱۳۹۸ش، ص ۱۲۵).

با کمی تأمل فهمیده می شود تعریف شیخ بهائی تأثیر پذیرفته از تعریف ابن حجاب است که بعضی از فقها به این امر اشاره کرده اند (ربانی بیرجندی، ۱۳۹۸، ص ۱۲۵) در حالی که این نوع تأثیر پذیری صحیح نیست؛ زیرا تعریف هر علمی طبق مسائل آن علم صورت می گیرد و مسائل اصولی شیعه و اهل سنت تفاوت

زیادی دارند. به عنوان نمونه قیاس، مصالح مرسله، سد ذرایع، اجماع در اصول اهل سنت حجت و قابل استناد هستند ولی در اصول فقه شیعه، فاقد اعتبارند. بنابراین نمی توان تعریف اصول فقه امامیه را با تعریف اهل سنت، یکی دانست.

۲-۴. تحلیل تعریفات ارائه شده در مرحله دوم

تعریف ارائه شده در این دوره، از اتقان و یکدستگی مناسبی برخوردار است و هیچ گونه تسامحی در آن وجود ندارد. اما امری که ممکن است به عنوان اشکال مطرح شود شمولیت تعریف نسبت به قواعد فقهی است که اولاً طبق توضیحات بیان شده مشخص شد که شمولیت تعریف علم اصول نسبت به قواعد فقهیه اشکالی ندارد و ثانیاً در دوره قدما به صورت جدی به مباحث قواعد فقهی پراخته نشده بود که در نتیجه تفکیک علم اصول فقه از قواعد فقهیه در تعریف قدما بیان شود.

۳-۴. تحلیل تعریفات ارائه شده در مرحله سوم

با توجه به تعریفات مختلف در این مرحله، تحلیل هریک از آن ها بدین شرح است:

تحلیل تعریف محقق حلی و علامه حلی (نهایة الاحکام) همانند تعریف سید مرتضی و شیخ طوسی است که تحلیل و بررسی آن گذشت.

البته تنها نکته قابل تأمل که ممکن است به عنوان تفاوت خاص و ماهوی برای تعریف علامه حلی تلقی گردد، عدم کارایی قواعد اصول فقه در احکام بدیهی دین (وجوب نماز و وجوب زکات) در اندیشه علامه حلی می باشد که بررسی و تحلیل آن تحقیق مستقلی می طلبد.

نسبت به بیان علامه حلی در تهذیب الوصول الی علم الاصول باید گفت اولاً در تعریف ایشان عدم اتقان و یکدست بودن بسیار روشن است. ثانیاً با توجه به اینکه فخر رازی در تعریف علم اصول فقه گفته است:

«اصول الفقه عبارة عن مجموع طرق الفقه علی سبیل الاجمال و

کیفیه الاستدلال بها و کیفیه حال المستدل بها» (فخر رازی، ۱۴۱۸ق،

ج ۱، ص ۸)

با عطف نظر به تألیفات علامه حلی در حوزه فقه مقارن می توان ادعا کرد که تعریف ایشان تأثیر پذیرفته از بیان فخر رازی است.



۴-۴. تحلیل تعاریفات ارائه شده در مرحله چهارم

تحلیل و بررسی تعاریف این مرحله نیز، عبارت است از:

تحلیل تعریف شیخ بهایی که در ذیل تعریف مشهور گذشت.

تحلیل تعریف فاضل تونی که در بخش تحلیل و بررسی تعریف این دانشمند اصولی، به تصریح بعضی از نویسندگان تعریف ایشان تأثیر پذیرفته از تعریف اهل سنت است (ربانی بیرجندی، ۱۳۹۸ق، ص ۱۳۳) و اشکال عدم اتقان نیز، تعریف ایشان را در بر می گیرد.

۴-۵. تحلیل تعاریفات ارائه شده در مرحله پنجم

بیشتر تعاریف ارائه شده در این دوره تاریخی مانند تعریف مشهور می باشد که بررسی و تحلیل آن گذشت.

اما تعریف قزوینی با توجه به عبارت خاص آن، نیازمند تحلیل است. ایشان در تعریف علم اصول فقه گفته اند:

«هو العلم باحوال ادلة» (قزوینی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۷).

در قسمت نقد مختار بیان شد که اضافه کردن واژه علم به مسائل و قواعد آن باعث تسامح است.

۴-۶. تحلیل تعاریفات ارائه شده در مرحله ششم

تحلیلی که می توان نسبت به تعاریف ارائه شده در این دوره تبیین نمود، عبارت است از:

۴-۶-۱. تحلیل تعریف قسمت اول (شیخ انصاری)

تعریفی که به ادعای برخی از اندیشمندان اصول از جانب ایشان ارائه شده، در صحت استناد دچار مشکل است. به دیگر سخن در آثار شیخ انصاری مطلبی مربوط به تعریف علم اصول وجود ندارد. بنابراین ادعای مذکور و صحت استناد چنین تعریفی به شیخ انصاری به جهت اینکه ایشان ملاک و معیار مسئله اصولی را تطبیق قواعد اصول تنها به وسیله مجتهد و فقیه می داند، مورد تردید است (عراقی، بی تا، ج ۱، ص ۳). علاوه بر این، تعریف مذکور نیز جامع نیست چون تطبیق اصول عملیه نیز مختص به مجتهد نیست هر چند می توان تشخیص مجاری آن را مختص مجتهد دانست.

۴-۶-۲. تعاریفات قسمت دوم

در این بخش تعریف میرزای رشتی همانند تعریف مشهور است بنابراین نیاز به بررسی ندارد.

تعریف آخوند به علت دو قسم کردن تعریف به وسیله کلمه (أو) برای شمول تعریف نسبت به مبحث اصول عملیه محدودش است. تعبیر به «صناعة» نیز تعبیری تسامحی است که اندیشمندان اصولی به آن اشاره کرده‌اند (خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۸).

۴-۶-۳. تعاریفات قسمت سوم

تعریف محقق اصفهانی از علم اصول فقه هرچند برگرفته از تعریف مشهور است اما تفسیر محقق اصفهانی از واژه استنباط باعث شده که تعریف ایشان با تعریف مشهور تفاوت ماهوی داشته باشد؛ زیرا تعریف ایشان برخلاف مشهور، شامل مباحث اصول عملیه نمی‌شود. اما اشکالات تعریف ایشان عبارت است از:

در تعریف ایشان واژه «العلم» به کار رفته است که تسامحی بودن آن گذشت. مورد دیگر اینکه تفسیر ایشان از واژه استنباط دارای تسامح بوده و به ادعای برخی از اندیشمندان اصولی اشتباه است (خویی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۶؛ آملی لاریجانی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۳۳) همچنین تصریح محقق اصفهانی به عدم شمولیت تعریف مذکور نسبت به برخی از مباحث علم اصول همانند براءت شرعی و اصله الحل سبب کاسته شدن اعتبار تعریف مذکور می‌شود. بنابراین تعریف ایشان افزون بر تسامح در بخش جامعیت هم دارای اشکال است.

تعریف میرزای نائینی نیز براساس جمع بین واژه «العلم» و مسائل آن از حیث عدم تسامح محدودش است و از سویی جامعیت تعریف ایشان نیز نسبت به برخی از مباحث علم اصول فقه اشکال دارد که به برخی از آن‌ها در منابع اصولی اشاره شده است.

تعریف عراقی افزون بر اینکه مانند سایر تعاریف ارائه شده دارای تسامح می‌باشد، صحت استناد تعریف مذکور به ایشان نیز محل تردید است؛ زیرا در آثار ایشان تعریفی مربوط به اصول فقه به چشم نمی‌خورد.

تعریف شهید صدر افزون بر اینکه همانند بسیاری از تعریف‌های دیگر دارای تسامح است، از تعریف قدما مأخوذ شده است. ایشان از «ادله الفقه علی سبیل الاجمال» تعبیر به «عناصر مشترکه» کرده‌اند و تعریف جدیدی از علم اصول فقه ارائه نداده‌اند. اما اتقان و عدم تأثیرپذیری تعریف مذکور از نکات مثبتی است که قابل انکار نیست.

۵. تعریف مختار علم اصول

تعریف قدما از علم اصول، ادله اجمالی فقه است. این تعبیر هر دلیلی را که مربوط به حکم واقعی یا ظاهری باشد در بر می‌گیرد. بنابراین شامل مباحث اصول عملیه و سایر مباحث علم اصول می‌شود و از جامعیت مناسبی برخوردار است. از حیث مانعیت نیز با توجه به توضیحاتی که قدما داده‌اند مبنی بر اینکه ادله اصولی در واقع حکم مسائل فقهی را تعیین می‌کنند علومی مانند علم رجال، لغت از تعریف قدما خارج می‌شود؛ زیرا این علوم فقط در مقام صغری ادله اصولی کاربرد دارند و عملکرد قواعد اصولی را ندارند.

اما یکی از شاخصه‌های مهم تعریف علوم این است که گاهی ناظر به وضع موجود آن علم می‌باشد؛ یعنی هدف دانشمندان آن علم از تعریفات، ارائه تعریفی جامع است که شامل تمام مسائلی که در آن علم مطرح است، بشود. به طور خلاصه مباحث علم اصول در چهار محور کلی الفاظ (مانند ظهور صیغه امر در وجوب)، بررسی حکم عقل (مانند بحث ملازمات)، مباحث حجت (مانند حجت خبر واحد) و تعیین وظیفه عملی مکلف در هنگام شک (مانند مباحث اصول عملیه) می‌شود (سبحانی، ۱۳۹۰/۷/۶). اکثر تعاریف ارائه شده از سوی اصولیان، از این نوع تعریف می‌باشد مانند تعریف محقق خراسانی.

اما گاهی تعریف علوم بر اساس ترسیم وضع مطلوب آن علم صورت می‌گیرد؛ یعنی ارائه تعریف در جهت ترسیم وضع مطلوب برای آن علم و تحقق اهداف آن علم می‌باشد. بعضی از اصولیان مانند شیخ طوسی، سید مرتضی، اصفهانی و محقق نائینی در صدد تحقق چنین امر مهمی بوده‌اند. ایشان تعریفی ارائه کرده‌اند که علاوه بر مانع بودن، دارای جامعیت قابل قبولی باشد و مسائل جدیدی که در آینده ممکن است در جهت تحقق استنباط احکام باشد را پوشش دهد و در ضمن مباحث علم اصول قرار دهد و به طور خلاصه، شامل قواعد جدیدی شود که در امر استنباط نقش مهمی ایفا می‌کنند نه اینکه تعریف صرفاً بیانگر وضع موجود علم اصول فقه باشد.

در داوری بین این دو دیدگاه در تعریف علوم شاید نظرات مختلفی باشد اما می‌توان ادعا کرد اگر

تعریفی بیانگر وضع موجود و وضع مطلوب علم باشد، کامل‌ترین تعریف می‌باشد. چنین امری در تعریف سیدمرتضی نهفته است زیرا تعریف ایشان علاوه بر مصون بودن از اشکالات مطرح شده (به دلیل تعبیرایشان مبنی بر ادله فقه علی سیل اجمال) شامل هر عنصر مشترک و قاعده اصولی نیز می‌شود و فرقی نمی‌کند که این قواعد قبلا تدوین شده باشند یا قرار است در آینده تدوین شده و به مباحث علم اصول اضافه شوند.

نتیجه‌گیری

از اهمیت‌های پرداختن به تعریف اصول فقه، تدوین مبادی تصوری و تصدیق این علم و شمول یا استطرادی شدن بعضی از مباحث علم اصول است. تعریف‌های ارائه شده برای این علم که به صورت اضافی یا علم‌ی بوده است، بیشتر در حوزه جامعیت و مانعیت مورد نقض و ابرام قرار گرفته که در این نقض و ابرام‌ها عناصری همچون اتقان، یکدستگی و عدم تسامح در تعریف مغفول مانده است. اما تعریف مشهور علاوه بر تأثیرپذیری از تعریف ابن‌حاجب و عدم اتقان و تسامح در تعریف، مشکل جامعیت و مانعیت آن مورد توجه و دقت نظر اندیشمندان اصولی قرار گرفته است.

به نظر می‌رسد تعریف قدماء از علم اصول، علاوه بر مصونیت از اشکالات ذکر شده دارای دو ویژگی خاص یعنی توصیفی و توصیه‌ای بودن است که در ضمن ترسیم وضع مطلوب این علم و گزارش دادن از وضع موجود اصول فقه می‌تواند معیار معتبری برای شناخت قواعد اصولی از غیر اصولی باشد.

فهرست منابع

۱. اصفهانی، محمدتقی، (۱۴۲۱ق)، هدایة المسترشدين، قم: جامعه مدرسین.
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم، (۱۴۰۹ق)، کفایة الاصول، قم: آل البيت.
۳. آملی لاریجانی، صادق، (۱۳۹۳)، فلسفه علم اصول، قم: مدرسه علمیه ولی عصر.
۴. آملی، میرزا هاشم، (بی تا)، تقریرات الاصول، بی جا: بی نا، بی تا.
۵. بحرانی، محمدصنقر، (۱۴۲۶ق)، المعجم الاصولی، بی جا: نقش.
۶. بهائی، محمدبن حسین، (۱۴۳۳ق)، زیادة الاصول، قم: مرصاد.
۷. الجابلیقی، محمدشفیع، (بی تا)، القواعد الشریفة، بی جا: بی نا.
۸. حائری اصفهانی، محمدحسین، (۱۴۰۴ق)، الفصول الغرویة فی الاصول الفقهیة، قم: دار احیاء العلوم الاسلامیة.
۹. حائری یزدی، عبد الکریم، (۱۴۱۸ق)، درر الفوائد، قم: نشر اسلامی.
۱۰. حسینی میلانی، سید علی، (۱۴۲۲ق)، تحقیق الاصول، قم: مرکز الحقائق.
۱۱. حکیم، سید محمدتقی، (۱۴۲۵ق)، الاصول العامة، قم: مجمع العالمی لاهل البيت علیهم السلام.
۱۲. حلّی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۰ق)، نهایة الاحکام فی معرفة الاحکام، قم: موسسه اسماعیلیان.
۱۳. _____، (۱۴۲۵ق)، نهایة الوصول الی علم الاصول، قم: امام صادق علیه السلام.
۱۴. _____، (بی تا)، تهذیب الوصول الی علم الاصول، قم: امام علی علیه السلام.
۱۵. حیدری، سیدراند، (۱۴۳۲ق)، المقرر فی شرح منطق المظفر، قم: ذوی القربی.
۱۶. سبحانی، جعفر، (۱۳۹۴)، «خارج اصول فقه»، مدرسه فقاہت، www.almaktab.ir.
۱۷. _____، (۱۳۹۰)، «خارج اصول فقه»، مدرسه فقاہت، www.almaktab.ir.
۱۸. خمینی، سیدروح الله، (۱۳۸۹)، تهذیب الاصول، قم: امام صادق علیه السلام.
۱۹. _____، (۱۴۱۵ق)، منهاج الوصول الی علم الاصول، چ ۱، قم: تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
۲۰. _____، (۱۴۲۱ق)، لمحات الاصول، قم: تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
۲۱. خوئی، ابوالقاسم، (۱۳۶۸)، اجود التقریرات، چ ۲، قم: کتاب فروشی مصطفوی.
۲۲. _____، (۱۴۱۷ق)، دراسات فی علم الاصول، مقرر: هاشمی شاهرودی، چ ۱، قم: دایرة المعارف فقه اسلامی.
۲۳. _____، (۱۴۲۲ق)، محاضرات فی اصول الفقه، چ ۱، قم: احیاء آثار الامام الخوئی.
۲۴. دلبری، سید علی، (۱۳۹۳)، آشنایی با اصول علم رجال، مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۵. رازی اصفهانی، محمدتقی، (بی تا)، هدایة المسترشدين، چ ۱، قم: نشر اسلامی.

۲۶. ربانی بیرجندی، محمدحسن، (۱۳۹۸)، تبارشناسی اصول فقه، چ۱، تهران: تبلیغات اسلامی.
۲۷. رشتی، میرزا حبیب الله، (بی تا)، بدایع الافکار، چ۱، قم: آل البيت عليه السلام لاحیاء التراث.
۲۸. روحانی، سید محمد صادق، (بی تا)، زیادة الاصول، قم: حدیث دل.
۲۹. رودسری، ابراهیم، (۱۴۹۰ق)، الفوائد الغروية، چ۱، قم: مجمع ذخائر الاسلامی.
۳۰. الشرتونی، رشید، (۱۳۷۳)، مبادئ العربية، قم: دار العلم.
۳۱. الشهابی العاملی، محمود قانصو، (۱۴۱۸ق)، المقدمات و التنبیها ت في شرح اصول الفقه، بیروت: دار المورخ العربی.
۳۲. شیرافکن، حسین، (۱۳۸۸)، الهدایة فی النحو، قم: جامعه المصطفی صلى الله عليه وآله.
۳۳. صدر، محمد باقر، (۱۴۳۷ق)، دروس فی علم الاصول، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۳۴. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۱۷ق)، العدة فی اصول الفقه، چ۱، قم: تیزهوش.
۳۵. عراقی، ضیاء الدین، (۱۳۷۰)، بدایع الافکار فی الاصول، نجف: المطبعة العلمية.
۳۶. ———، (بی تا)، نهاية الافکار، چ۱، قم: جامعه مدرسین.
۳۷. علم الهدی، سید مرتضی، (۱۳۴۶)، الذریعة الی اصول الشریعة، تهران: دانشگاه تهران.
۳۸. علی پور، مهدی، (۱۳۸۲)، درآمدی بر تاریخ علم اصول، چ۱، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
۳۹. غروی اصفهانی، محمد حسین، (۱۴۱۴ق)، نهاية الدراية فی شرح الکفایة، قم: آل البيت عليه السلام.
۴۰. فاضل تونی، عبد الله، (۱۴۱۲ق)، الوافية فی اصول الفقه، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۴۱. فاضل لنکرانی، محمد، (۱۳۷۸)، معتمد الاصول، تهران: تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
۴۲. الفانی اصفهانی، علی، (۱۴۰۱ق)، آراء حول مبحث الالفاظ فی علم الاصول، قم: العرفان.
۴۳. فخر رازی، محمد، (۱۴۱۸ق)، المحصول، بی جا: مؤسسة الرسالة.
۴۴. قرافی، احمد بن ادریس، (۱۴۲۳ق)، الفروق فی الاصول الفقه، دمشق: الرسالة.
۴۵. قمی، میرزا ابوالقاسم، (۱۴۳۰ق)، قوانین الاصول المحكمة، چ۱، قم: احیاء کتب الاسلامیة.
۴۶. گلپایگانی، سید محمد رضا، (۱۴۱۰ق)، افاضة العوائد، قم: دار القرآن الکریم.
۴۷. محقق حلی، نجم الدین، (بی تا)، المعارج فی الاصول، قم: آل البيت.
۴۸. مدرسی طباطبائی، حسین، (۱۳۶۸)، مقدمه ای بر فقه شیعه، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی.
۴۹. المدرسی، محمدتقی، (۱۴۳۲ق)، فقه الإستنباط دراسات فی المبادئ الاصول، تهران: محبان الحسین.
۵۰. مصطفوی، سید کاظم، (۱۳۹۴)، خارج اصول فقه، مدرسه فقاها ت، www.eshia.ir.
۵۱. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۰)، القواعد الفقهیه، قم: الامام علی بن ابی طالب عليه السلام.
۵۲. موسوی بجنوردی، کاظم، (۱۳۶۷)، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

۵۳. موسوی قزوینی، سید ابراهیم، (۱۳۷۱)، ضوابط الاصول، قم: بی نا.
۵۴. نائینی، محمد حسین، (۱۴۰۴ق)، فوائد الاصول، قم: نشر اسلامی.
۵۵. نراقی، محمد مهدی، (۱۴۳۹ق)، انیس المجتهدین، قم: بوستان کتاب.
۵۶. یوسفی، محمد حسین، (۱۳۸۱)، اصول الشیعه لإستنباط احکام الشریعه، بی جا: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.



Journal of On The Path of Ijtihad
Vol.1, No.1, Autumn and Winter 2024

Promotional Article

The Science of Usul al-Fiqh definitions; a new study

Abas Rezaei¹

Balal Shakeri²

Abstract

The definition of Usul al-Fiqh has long been a subject of contention among Islamic legal scholars and finding a universally agreed-upon definition has proven to be a challenging task. A critical and analytical review of the mentioned definitions of Usul al-Fiqh has been conducted in this study. In this regard, a variety of perspectives on defining the science of Usul al-Fiqh have been evaluated, and the strengths and weaknesses of each have been clarified. According to the conducted research, the well-known and later definitions, among the presented criteria for the science of Usul al-Fiqh, have only considered the criteria of comprehensiveness, exclusiveness, and non-inclusion of jurisprudential rules. They have neglected criteria such as soundness, consistency, and avoidance of carelessness in providing a definition. The findings of the current research suggest that the famous definition, in addition to issues such as laxity, lack of precision, and influence from the principles of Ahl al-Sunnah, also raises doubts regarding the validity of its attribution to the majority of scholars. Therefore, it seems that the definition of Usul al-Fiqh provided by the ancients encompasses all criteria and is immune to the criticisms raised and the descriptive and prescriptive dimensions of the definition are apparent. The descriptive dimension portrays the current state of Usul al-Fiqh, while the prescriptive dimension outlines an ideal state for the discipline and its objectives

Keywords: Definition of the Science of Usul al-Fiqh, The brief reasons of Islamic Jurisprudence, The Common Elements of Islamic Legal Reasoning.

* Date received: 2023/10/24 Date of admission: 2024/4/27

1. 2nd level student of jurisprudence and principles at the Nawab School of Mashhad (responsible author)
(abbasreziosolefegh@gmail.com)

2. Professor of higher levels of Khorasan Seminary

(b.shakeri@iran.ir)